



بهترین سال‌های زندگی ما

زمان یا فیلم؟



شاپور عظیمی

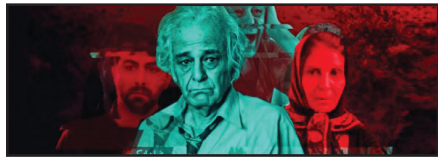
زمانی برخی فیلم‌ها در جشنواره به نمایش درمی‌آیند که ممکن بود بعدها به نوعی دچار مشکل شوند. بنده با اینکه «کارت» نمایش آن فیلم‌ها را داشتم، اما ولوله‌ای به جانم می‌افتاد که نکند فلان فیلم که در برنامه من مثلاً روز پنجم جشنواره به نمایش درمی‌آید، اما روز دوم در سینما آزادی هم نمایش دارد، به ما نرسد و پس از همان نمایش روز دوم جشنواره از دور خارج شود؟ این تشویش مالیخولیایی در مورد فیلم‌های «ملت‌هپ» در جشنواره به جانم می‌افتاد. در نهمین دوره جشنواره فیلم فجر ناگهان این اتفاق افتاد؛ فیلمی از یک فیلمساز دوران پس از انقلاب که حتی نامزد دریافت بهترین فیلم هم بود، به شدت از نظر خیلی‌ها «بودار» تشخیص داده شد؛ همان ولوله بار دیگر به جانم افتاد که نکند این فیلم را نتوانم ببینم؟

بنابراین چاره‌ای اندیشیدم. برنامه جشنواره را مرور کردم و به قول مشهور ارشمیدس: یافتم، یافتم! سینما آزادی در یکی از سانس‌های بعد از ظهرش آن فیلم را نمایش می‌داد. همان ساعت در سینمای «خودم» فیلم دیگری را نمایش می‌دادند که باید قیدش را می‌زدم که در روز معهود جلوی سینما آزادی قدم زدم و قدم زدم. در نومیادی کامل مترصد بودم بلیت آن سانس را پیدا کنم. ناگهان چشمم به یکی از بزرگ‌ترین رمان‌نویسان و منتقدان برجسته ایرانی افتاد که به تنهایی جلوی سینما ایستاده بود.

رمانی ۲ جلدی از او را بسیار دوست داشتم. شوق دیدار این نویسنده بسیار بود، اما شوق تماشای آن فیلم ممنوعه هنوز سر جایش بود: «قربان، شما احیانا بلیت اضافه این سانس را ندارید؟» او ۲ بلیت داشت و منتظر کسی بود: «اگر او نیامد، بلیت‌ها مال شما» و آن دوست نیامد و من به مراد دلم رسیدم! سالیان بعد با ظهور ناگهانی فضای مجازی و موبایل و تلگرام و ده‌ها فناوری دیگر، نه تنها آن فیلم کذایی، بلکه هر فیلمی را می‌شد بی‌دغدغه تماشا کرد.



سینما آزادی - بهمن سال ۱۳۶۹



گلچهره سجادی به ۳۶ سال پس از «سفر عشق» دوباره با رضا بابک همبازی شده و با «ترک عمیق» به جشنواره آمده است



آیا یک نقش جریان سینما را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟

یک‌نخ سیگار زربر برای زیور



علیرضا محمودی

تازه ۲۷ ساله بود که تصمیم گرفته بودند برای پرسش‌های مهمی که در زندگی با آن روبه‌رو بودند، به جای انتظار برای پاسخ به ساختن و اکش روی بیاورند؛ زانی که تصویر زن سینی به‌دست یا عینک به چشم دهه ۱۳۶۰ را بی‌محبا به چالش کشیدند. مهشید و زیور در فیلم‌های هامون و دندان مار تصویر تازه زنان در تهران پایان دهه ۱۳۶۰ بودند؛ داغ‌کنندگان و داغ‌دیدگان تنهایی. ایستاده در برابر مردانی که دیگر برایشان تجسم همسر نبودند؛ جز یک خاطر. پس رخت رختی که به تن جهان مردانه سینمای ایران بود و از فرط زد و خورد چرک تاب شده بود را چنان مشتعل کردند که سینمای اکشن نمونه‌اش را به خاطر نداشت. زیور در چنین بزنگاهی به سینمای ایران اضافه شد؛ تلخ و تند. زیور را گلچهره سجادی برای سینمای دهه ۱۳۶۰ ساخت. تاریخ دهه ۱۳۶۰ بدون سینما کامل نخواهد شد و نقشی که با سجادی کامل

در سال ۱۳۶۷ ممیزان سینمای ایران سر کیسه را شل کردند. ۴ سال بعد از گردش چرخ‌های درجه‌بندی که با استقرار در حوالی موزه آگینه راه افتاده بود، صدور بخشنامه‌ای از بهارستان خبر از اعتماد اندک مدیران به فیلمسازان می‌داد. آنهایی که فیلم‌شان پروانه ساخت «الف» گرفته بود، می‌توانستند بدون پروانه ساخت، فیلم بعدی‌شان را بسازند. «الف» سازان دیگر لازم نبود برای تداوم کارشان فیلمنامه را برای تصویب به شورا ارائه کنند. در این روزنه ایجاد شده و این اعتماد برخاسته ۲۰ کارگردان سینمای ایران که هر دو ۳۰ سال از ساخت نخستین فیلم‌شان می‌گذشت، دست به کار شدند تا ۲ فیلمنامه را جلوی دور بین ببرند. هر دو قصد داشتند درباره زمان حال فیلم بسازند و در تهران. فیلم‌های قبلی‌شان نفروخته بود؛ یکی در روستا فیلم ساخته بود و دیگری در تاریخ. هر دو نیت کرده بودند دوباره به آنچه از تعریف‌شان کم شده بود، برگردند. به تعریفی که با آن در سینمای ایران شهره بودند. یکی به شمال شهر رفت؛ به مجتمع‌های مسکونی، به گالری‌ها، به شرکت‌های تازه تاسیس و کتابفروشی‌های تازه راه افتاده و دیگری به جنوب شهر رفت؛ به گاراژها، به مسافر خانه‌های ناصر خسرو و زیرپله‌های کوپن فروشی. هر دو می‌خواستند در دهه‌ای دیگر و در دورانی دیگر دوباره همه نگاه‌ها را به خودشان برگردانند. فیلمنامه‌هایی که به اداره نظارت نرفتند و در کنار شخصیت‌های اولشان سرنوشت مردانی تنها را در جست‌وجوی عاطفه نشان می‌دادند، نمایش روزگار

زیور را گلچهره سجادی به برای سینمای دهه ۱۳۶۰ ساخت. تاریخ دهه ۱۳۶۰ بدون سینما کامل نخواهد شد و نقشی که با سجادی کامل شد، امروز بخشی از تصویر آن دوران است. لنز دوربین ایرج صادق‌پور که تهران در جنوبی‌ترین شکلش قاب می‌بست، دنبال زنی راه افتاده بود، مادر مرده که نه برادری پشت داشت و نه شوهری پناه. همه چیزش در حوالی یک وانت می‌گشت. عشق دورترین و خانواده ناممکن‌ترین امکان بود.

شد، امروز بخشی از تصویر آن دوران است. لنز دوربین ایرج صادق‌پور که تهران در جنوبی‌ترین شکلش قاب می‌بست، دنبال زنی راه افتاده بود، مادر مرده که نه برادری پشت داشت و نه شوهری پناه. همه چیزش در حوالی یک وانت می‌گشت. عشق دورترین و خانواده ناممکن‌ترین امکان بود. سجادیه برای چنین نقشی که باران مصیبت از در و دیوارش می‌بارد، در کنار فرامرز صدیقی یک انتخاب انقلابی بود. سجادیه به لطف سریال رعنا که روایت آشننگی یک خانواده در بطن برآشفنگی اجتماعی در نسل ۱۳۵۷ بود، قهرمان زنی داشت که ایستادگی‌اش داستان را جلو می‌برد. شاید همین پافشاری رعنا روی رابطه بی‌ربط شده‌ای که تنها ربطش وفاداری بود، دلیل انتخاب کیمیایی بود. نخستین نقش مهمی که بی‌تأفره‌ی و گلچهره سجادیه در کارنامه دارند، برای تصویر تاریخ آن سال‌ها مستند است؛ تصویری که در جشنواره هشتم فیلم فجر همه را محو کرد. سجادیه و فرهی دوران تازه‌ای در نقش نوشتن و نقش‌آفرینی برای زنان در سینمای ایران رقم زدند. هر دو در تنگنای داستان، کارشان به یک زدن به سیگار می‌کشید. از سیگار مهشید که بگذریم، بسته سیگار زیور از جورابش بیرون می‌آمد. پکش در حاشیه بزرگراه در جنب گورستان ماشین در انتظار برادری که رفته بود برای تقاضا گرفتن نمایشی بود تمام از اتمام یک بغض. در آن جشنواره فرهی نامزد شد و جایزه نگرفت و سجادیه اصلاً نامزد نشد. جایزه را زنی دیگر گرفت؛ رقیه چهره آزاد. به قول محمد ابراهیم: مادر که روپاست. اما تاریخ را فیلم‌ها رقم می‌زنند؛ نه جشنواره‌ها. زیور بخشی از تاریخ است.